اولین لشکرکشی اروپا به ایران

جمال زاده، محمد علی

تسلط یا حلول شیطان‏1باعث چندین مرض عصبانی که عمده‏ترین آنها اختناق رحم صرعی بود شد.این مریضها مدّعای ساحرین قدیم(غیب‏ گوئی و الخ)را از سر گرفتند.ولی مذهب مسیح یعنی پیشروان این‏ مذهب بر خود نمیتوانستند هموار بکنند که غیر از انها کسی باسرار. طبیعت و علم و غیره دست بزند و لهذا در این موارد چیزی فروگذار نکرده و با هر عقوبتی که بود این اشخاص را استنطاق نموده و حکم بتکفیر و قتلش مینمودند.در سنهء 956 هفت نفر از این مریضیها در نانت‏2 بجرم دوستی با شیطان محکوم بآتش شدند.در سنهء 1041 کشیش‏ معروف اور بن گراندیه‏3بتهمت اینکه چندین شیطان بحکم او مسلّط براهبه‏های لودن‏4شده‏اند بدسیسه کار دینال ریشلیو طعمهء شعلهء آتش‏ شد.قصّه‏های اسف‏انگیز این قرون بیشمار است ما فقط بتذکار علائم‏ مرضی این مسلّطین شیطانی اکتفا میکنیم:

حواسّ خمسه علی الخصوص سامعهء این مریضی باندازه‏ای دقیق میشد که‏ از مسافت زیادی اصوات خفیفه را میشنیدند.عدّه‏ای از فکر دیگران مستحضر میشدند و بعضی حکم جادوگران و جن گیرانرا از دور درک میکردند. بزرگترین کرامت این مسلّطین(در حقیقت و بعبارت بهتر و واضحتر علامت‏ مرضی)تکلّم بالسنهء لاتینی و یونانی بوده.امبروازپاره‏5در خصوص‏ یکی از این مریضها میگوید:«شیطان از دهان مریض یونانی و لاتینی‏ حرف میزند در حالتیکه مریض مذکور از هیچ کدام از این السنه اطّلاع‏ نداشت یکی از اطباء آن عصر میگوید:اگر شیطانی که حلول کرده‏ لال باشد مریض بحالت لیثاغورسی‏6میافتد.یکی از علائم این‏ مرض حالت جمودی است که مردم آن زمانرا فوق العاده متعجّب میکرد مثلا7روزی در شهر لودن راهبه‏ای موسوم بهماری سنت اسپری‏8را که همه میدانستند شیطان موسوم به داگون‏9در او حلول میکرده روی‏ دهنهء چاهی پیدا کردند سر یک کنار چاه و پا بکنار دیگر بدن مثل یک‏ چوب خشک پلی تشکیل داده بود.این قبیل وضعیّات بدنی که ناظرین را متوحّش میکرد و سبس کابوسی میشد زیاد است.شیطان زده‏های‏ شهر نیم‏10در موقع حملهء مرض حرکات و ورزشهائی میکردند که ریسمان‏ بازهای ماهر از تقلیدش عجز داشتند.در سنهء 1084 در دار الأیتام شهر هورن‏11مرض تسلّط شیطان وبائی شد.جوانها و بچّه‏ها نوعی بحالت‏ جمود میافتادند که کافی بود از سر و پا گرفته و برخت خوابشان ببرند. بدن بطوری خشک میشد که مفصلهای انگشتانرا نمیشد پیدا نمود.بچّه‏هائیکه‏ پروتستان بودندعقیده باین خرافات کاتولیکی نداشتند و شیطانهم با آنها کاری نداشت.

(1) De?monopathie یا Possession de?moniaque در ایران معروف بصدمهءجنّ.

(2) Nante شهر فرانسه.

(3) Urbain Grandier

(4) Loudun

(5) Ambroise Pare? جرّاح مشهور فرانسه Oeuvres comple?tes

(6) Lithargie حالتی است که در آن مریض می‏بیند و میشنود ولی حرکت و حرف‏ زدن غیر ممکن است مثلا اهالی ایران اغلب دم در نشسته و بحالت لیثاغورسی میافتند و مدّت زیادی بیک نقطه نگاه میکنند و غیر از تنفّس حرکت دیگر از ایشان ظاهر نمیشود.

(7)رجوع شود بکتاب موسوم به, De la Folie تألیفه: Calmiel ،جلد اول صفحهء 156.

(8) Marie Saint-esprit

(9) Dagon

(10) Nimes در فرانسه.

(11) Hoorn در هولاند.

طرف اوایل و اواسط قرن 13 از غیب گوئی و سحر کاسته شد و برعکس شفا بخشی رونق گرفت.معمولا وسیلهء شفا دست کشیدن ببدن‏ مریض بود.این کرامت از قرن پنجم تا مدّتی مخصوص سلاطین فرانسه‏ بوده‏1ولی بمرور ایّام تنزّل کرده بشاهزادگان و نجباء و امراء و در قرن دوازدهم حتّی بکدخداهای دهها رسید.ادّعای بزرگ این جمع معالجهء مرض خنازیر بود.ممکن است این صاحبان کرامت بعضی از امراض عصبانی را که فقط و همی و مرض خیالی است معالجه کرده باشند ولی مسلما با هیچ‏ لمسی از عهدهء علاج خنازیر برنمیآمدند چه امروز معیّن شده که این‏ مرض قسمی از سلّ(شکل ارثی)است و میکروب سلّ را با دست زدن‏ نمیتوان کشت و اغلب این لمسها نیز باعث تشنّج ملموسین میگردید.

خلاصه این کرامات عبارت بود از خواب،بی‏حسّی،نوم‏سیّار، جمود،حالت لیثاغورسی،حالت خلسه تشنّج،علم غیب،شفابخشی، و غیره و در مبحث تنویم بیان هرکدام از اینها را مفصلا ذکر کرده و خواهیم‏ دید نه خارق عادتی در میان است و نه کشف و کرامتی.

در سنهء 1190 مسمر2طبیب اطریشی اوّل کسی بود که جدّا بتحقیق‏ این شفا بخشی‏ها قیام نموده و جریانی(فرضی)در بدن حیوانات و انسان‏ کشف کرد و این جریان را موسوم بمقناطیس حیوانی نمود و ما تفصیل آنرا در شمارهء آتیه خواهیم دید.

دکتر علی خان تبریزی

دنبالهء این مقاله که مقالهء متسلسلهء دیگر است بتدریج در کاوه درج خواهد شدو در واقع این مقاله برای آن مقالات علمی بمثابهء مقدّمه است‏[ادارهء کاوه‏].

اوّلین لشکرکشی‏ اروپا بایران

از آنجائیکه در ضمن مقالهء اساسی شمارهء 6 کاوه سخن از ورزش‏ (اسپرت)و محسنّات فوق العادهء آن رفت و در آن ضمن اشاره به‏ «عقب‏نشینی ده هزار نفر»یونانی رفت که از مشهورترین وقایع تاریخ‏ و از جملهء بزرگترین عملیّات نظامی معروفه است لهذا شاید بی‏مناسبت نباشد که محض مزید اطّلاع خوانندگان محترم مختصری در خصوص این مسئله‏ ذکر نمائیم.

سلطنت معظّم و جهانگیر ایران در عهد هخامنشیان(560-331 قبل‏ از میلاد)که از پرتو فتوحات عالمگیر کوروش اوّل تؤسیس شده بود و عهد عظمت و شوک کامبوزیا و داریوش اوّل بر افتخار آن افزوده بود پس از اردشیر اوّل(465-425 قبل از میلاد مسیح)کم‏کم مانند هر دولت‏ و سلطنت تاریخی دنیا رو بضعف و انقراض گذاشته و فساد و خرابی بر اردکان‏ (1)روزهای عید مذهبی مریضها جلو طبیب جمع شده منتظر شاه میشدند. شاه بعد از نماز بیرون میآید و بسر و صورت مریضها دست زده و میگفت:«شاه تو را لمس میکند،خدا شفا میدهد».لوئی چهاردهم در زور تاجگذاری دو هزار مریض را لمس کرده بود.

(2) Mesrner

آن روی آور شده و شیرازهء نظم و استحکامش گسیخته بود و و مخصوصا در عهد سلاطین آخری هخامنشیان آثار انقراض هویدا و آشکار بود.داستان‏ ذیل یکی از بهترین علایم زوال آن دولت است و برای ملّت ما نشانهء تاریخی عبرت‏انگیز خوبی از تاریخ اجداد خودمان تواند شد.

هشتمین‏1پادشاه هخامنشی موسوم به ارتاکزرکسس دوّم(اردشیر) که پس از مرگ پدر خود داریوش دوّم در سنهء 404 قبل از میلاد مسیح بسلطنت رسید2برادری داشت کوروش نام که در آسیای صغیر حکومت داشت.کوروش مزبور که به کوروش اضغر معروف است و شاهزادهء بسیار دانا و دلیری بود پس از مرگ پدر بخیال سلطنت افتاد و خواست برادر ارشد خود را که پادشاه سست عنصر و ضعیفی بود از تخت سرنگون نموده و خود بر جای او بنشیند و برای‏ حصول باین مقصود مشغول جمع‏آوری قشون گردید و قشونی مرکبّ از تقریبا 000،100 نفر ایرانی و 000،13 نفر یونانی جمع‏آوری نمود که‏ بجنگ برادر خود رفته و او را از تخت سرنگون نماید.از جملهء این‏ یونانیانی که در مقابل مواجب معیّنی جزو قشون کوروش شدند جوانی‏ بود موسوم به کزنوفون‏3که در سنهء 431 قبل از مسیح متولّد شده‏ بود و چون در جنگهای یونان و ایران داخل بود تجاربی حاصل نموده‏ بود و در این لشکرکشی گوروش خدمات نمایان نمود و هم او است که‏ تاریخ مفصّل این لشکرکشی را نوشته است.کتاب مزبور کزنوفون-وی‏ علاوه بر این کتاب دارای تألیفات مختلفهءمتعدّدهءبسیار دیگری هم میباشد- موسوم است به«آنابازیس‏4»که بزبان یونانی بمعنی«رفتن بطرف جلو»است‏ که مقصود لشکرکشی در آسیای غربی باشد ولی در زبانهای فرنگی به«عقب‏ نشینی ده هزار نفر»مشهور شده است.این کتاب که بکلّی تاریخی و واقعی و خالی از بیانات بی‏اساس و افسانه ایست بقول یک مؤلّف‏ فرانسوی‏5قدیمیترین«راپورت»یومیّهء نظامی است که در دست میباشد و میتوان آنرا با«تفسیرات قیصر6»و«تذکره»تألیف ژانویل‏7 و«یادگار سنت هان‏8»که از مشهورترین«راپورت»های نظامی هستند در یک ردیف دانست.چنانچه گذشت کزنوفون در موقعی بدربار کوروش رفت که شاهزادهء ایرانی تدارک جنگ با برادر خود را میدید و کزنوفون شرح قشون‏کشی کوروش را در کتاب خود از همین موقع‏ (1)در صورتیکه گوتامای غاصب را نیز که از طایفهء هخامنش نبوده محسوب داریم و الاّ اردشیر دوّم که یونانیان او را«منمون» Menemon میخواندند هفتمین پادشاه‏ هخامنشی میشود.

(2)رسم پادشاهان هخامنشی در موقع رسیدن بسلطنت چنان بود که در معبد شهر بازار گادای معروف لباسی را که کوروش بزرگ قبل از پادشاه شدن در برداشته‏ میپوشیدند و انجیر خشک و برگ سقّزو مخلوطی از سرکه وشیر که غذای اجدادی‏ آنها بود صرف میکردند(تاریخ ایران قدیم تألیف فردیناند یوستی،طبع برلن،سنهء 1879 میلادی،صفحهء129-130).

(3) Xe?nophon

(4) Anabasis

(5) Louis Humbert:Cyrope?die,Paris,1889,p.XIII.

(6) Commentaires de Ce?sar ou de Montiue

(7) Me?moires de Joinville

(8) Me?morinl de Sainte He?le?ne

شروع مینماید و تمام تفصیلات قشون کشی کوروش را از سارد(پایتخت‏ لیدی)1تاکوناکسا2(تلّ کنیسه)که قریه‏ای بوده در نزدیکی شهر بابل‏ و در آنجا دو برابر با یکدیگر تلافی نموده و جنگ کردند نوشته و جزئیّات‏ این جنگ را بقول پلوتارک‏3مورّخ مشهور یونانی(متوّفی در سنهء125 میلادی)چنان مجسّم نموده که انسان تصوّر میکند«خود در آنجا حاضر و ناظر است و فراموش میکنید که در کتاب میخواند و بیهوده نباید در صدد برآمد که پس از شرحی که او از این جنگ داده شرح دیگری‏ در آن باب نوشت.»پس از شرح این جنگ و مقتول شدن کوروش‏ نویسندهء مزبور حال اردشیر را شرح میدهد که از عهدهء خلع اسلحهء عدّهء قلیل یونانیانی که بعدّهءده تا دوازده هزار نفر در آن موقع بیشتر نبودند بر نیامده و این عدّهء یونانی با آنکه راه و چاه را بهیچ وجه‏ نمیدانست و از هر طرف در میان دشمن بودند با کمال نظم و ترتیب‏ و دانائی سرتاسر خاک اردشیر را پیموده و خود را بخاک یونان رساندند. عدّهءمزبور در ظرف پانزده ماه در رفت آمد دویست و پانزده منزل‏ راه را که قریب 970 فرسخ میشد پیمود.یک مورّخ دیگر فرنگی‏ موسوم به گروته‏4در اینخصوص مینویسد که هیچ لشکرکشی و جنگی‏ بهتر از این نظم و اطاعت و بردباری و اطمینان بنفس و قدرت سازش‏ با حوادث و حسّ قبول استدلالات و اطاعت بنتیجهء مباحثات را که از صفات مخصوصهء یونانیان بود نشان نداده و در اثنای همین عقب نشینی‏ است که صفات و خصائلی که یونانیان را جاودان در نظر عالمیان مقام‏ بلند و ارجمند بخشوده مشهود و عیان گردید و آشکار شد که هریک نفر یونانی در حین و احد هم بحکم آنکه فردی از افراد ملّت یونان است‏ دارای قوّهء بحث و استدلال و تعقّل و تفکّر است و هم بحکم آنکه سرباز است دارای قوّهء اطاعت محض و چشم بسته میباشد.

خلاصه آنکه کتاب مزبور یکی از بهترین کتب قدیمهء راجع بایران‏ است و در فرنگستان مقبول خاصّ و عامّ میباشد ولی چون مقصود ما بیان«عقب نشینی ده هزار نفر»است از ذکر محسنّات کتاب بمختصری‏ که گذشت قناعت نموده و میرسیم بخود مطلب و از اینجا از روی خود کتاب شروع میکنیم بشرح لشکرکشی کوروش اصغر که منجرّ بشکست‏ او و عقب نشینی مشهور یونانیان گردید.

(1)لیدی که اسم قدیم آن میونیا- Ma?onia -بود در قدیم الأیّام اسم مملکتی‏ بود واقع در سواحل غربی آسیای صغیر در آنجائیکه امروز نواحی(سنجاق)موسوم‏ به صارو خان و شهر ازمیر واقع است.این مملکت در طرف شمال محدود بود بخاک‏ میزی- Mysie -در جنوب بخاک کاری- Karie -در مشرق بخاک فیژی‏ - Phrygie -و در مشرق بدریای اژه(مدیترانه).در خصوص این ممالک در نظر است که در شمارهای آیندهء کاوه مقاله‏ای نوشته شود که خوانندگان ما بدانند در زمانی که آسیای صغیر در تحت تصرّف و تسلّط ایرانیان بود اوضاع جغرافیائی و سیاسی آن از چه قرار بوده است و لهذا در اینجا بذکر مختصری راجع بآنها قناعت شد.

(2) Counaxa کزنوفون در کتاب خود اسم محلّ جنگ را ذکر ننموده و فقط گفته که جنگ تقریبا در 15 فرسنگی(500«استاد»یونانی)شمالی بابل واقع شد و امروز بنا بتحقیقات عالمانه‏ای که در خصوص محلّ صحیح کوناکسا بعمل آمده عموما کوناکسا را همانجائی میتوان دانست که امروز«خان حسوا»(املای تحقیقی لفظ «حسوا»- Haswa -متأسّفانه بدست نیامد)واقع است در چهار یا پنج فرسنگی‏ شمالی حلّه.

(3) Plutarque

(4) Grote

گزنوفون گوید:کوروش با قشون خود از خاک لیدی گذشته‏ و وارد خاک مملکت فریژی‏1شد و پس از آنکه 20 فرسنگ‏2راه را در سه روز پیمود وارد شهر سلن‏3گردید.کوروش در این شهر دارای‏ قصری و باغی بود که پر از حیوانات درّنده بود و هر وقت کوروش‏ میخواست ورزشی نموده و اسبهایش را بیاموزد و سردماغ آورد در آن باغ سواره مشغول شکار میگردید.سرچشمهء رودخانهء مئاندر4 در همین قصر شروع شده و پس از گذشتن از باغ میافتاد توی خود شهر.در همین‏جا کوروش یونانیانی را که از هر طرف برای خدمت او وکسب ثروتی بنزد او آمده بودند سان دید و معلوم شد یونانیان جمعا قریب سیزده هزار نفر هستند:یازده هزار نفر پیاده نظام منظّم با اسلحهء سنگین که خود یونانیان هوپلیتیس‏5مینامند و تقریبا دو هزار نفر پیاده نظام با اسلحهء خفیف که موسوم بودند به پلتاستس‏6.کوروش‏ از این مملکت نیز گذشته و رسید به خاک سیلیسی‏7قدیم در آنجائیکه جبال‏ طوروس مشهور واقع است.ملکهء این ملک پذیرائی شایان از شاهزادهء ایرانی و لشکریان وی نموده و خواستار گردید که در مقابل او کوروش‏ قشون خود را سان بدهد.وقتیکه نوبهء سان بیونانیان رسید یونانیان‏ بعادتی که داشتند صفها آراسته و بنای غریو را گذاشته بطور نظامی‏ بدویدن آمده و چنان وانمود کردند که در حال هجوم هستند.از دیدن‏ آنها خیلی از تماشاچیان و حتّی پیله‏وران و دکّاندارهای اردو مضطرب شده و بنای فرار را گذاردندو خود ملکه نیز که مشغول تماشا بود گریخته و پناه بعرابهء سربسته خود برد و یونانیان را از دیدن این‏ وحشت و اضطراب خنده دست داد.کوروش از آنجا گذشته و پس‏ از عبور از رودخانهء فرات وارد صحرای عربستان شده و در ساحل‏ چپ مجرای فرات روان شد.لشکریان در آنجا شترمرغ و خر وحشی‏ بسیار دیده و آنها را صید نموده و از گوشت آنها میخورند.در همان‏ سرزمین بود که«روزی بیک گردنه‏ای رسیدند که گل‏ولای عبور عرابه‏ها را از آنجا دشوار نموده بود.کوروش با اعیان و اشراف‏ درباریان خود در آنجا ایستاده و به دو نفر از سرگردگان قشون خود موسوم به گلوس‏8و پیگرس‏9حکم نمود که یک دسته از بومیان را با خود همواره برداشته و کمک کرده عرابه‏ها را بگذرانند و (1) Phrygie در قدیم الأیّام اسم سرزمینی بود واقع در مشرق خاک لیدی که‏ شهر ایکونیوم(قونیهء کنونی)معتبرترین شهرهای آن بوده است.

(2)مقصود فرسنگ 5 کیلومتری معمول در یونان قدیم است.

(3) Ce?le?nes امروز شهر دینر- Diner -در همانجا واقع است.

(4) Me?andre همان رودخانهء بیوک مندرز کنونی است که تقریبا در 15 فرسنگی‏ جنوبی از میر بدریا میریزد.

(5) Hop?lies مقصود از این کلمه نظامیان معمولی یونانیان بود چنانچه مثلا امروز از لفظ سرباز نظامیان معمولی ایران مفهوم میگردد.هوپلیتیسها یک نیم‏تنهء قرمز در برداشتند.

(6) Peltastes سربازانی بودند که اسلحهء آنها منحصر بود بیک سپر(پلت)که‏ از چوب یا از نی ساخته شده و شکل هلال داشت و علاوه بر آن ساطوری و نیزهء کوتاهی هم داشتند.

(7) Cilicie اسم قدیم سرزمینی است که واقع بود در ساحل دریای مدیترانه در شمال جزیرهء قبرس همانجائی که اکنون طرسوس و مرسین واقع است.

(8) Glos

(9) Pygre?s

چون ملاحظه نمود که مسئله بطول میانجامد مثل اینکه مکدّر شده باشد باشرف ایرانی که دور او بودند حکم نمود که با عمله‏ها کمک‏ کرده و عرابه‏ها را بگذرانند.در این موقع تصویر دلربائی از اطاعت‏ در مقابل نظر ما مجسّم گردید چه فورا تمام آنها قبای اطلس خود را کنده و بزمین انداخته و مثل اینکه مسابقه‏ای در میان باشد بنای‏ دویدن را گذاشته و از تپّه سرازیر شده و با نیم‏تنه‏های گرانبها و شلوارهای قلاّب دوزی شدهء خود و دستبندهای قیمتی پریدند در میان گل‏ولای و با سرعتی فوق التّصوّر عرابه‏ها را از گل بیرون کشید، و گذراندند1».

خلاصه آنکه کوروش پس از طیّ راه درازی با زحمت بسیار بنواحی‏ بابل رسید و چون‏که دانست که عنقریب قشون برادرش نزدیک میشود خواست یونانیان را ترغیب و تشویقی نموده باشد و بسران لشکر یونانی‏ گفت:«یونانیان اینکه من شما را در خدمت خود آورده‏ام نه محض‏ آنست که من باندازهء کافی لشکر بومی نمیتوانستم فراهم آورم بلکه بمناسبت‏ آن بود که من شما را از اغلب دیگران شجاع‏تر گمان نموده‏اند و بدین جهت‏ است که شما را در این امر خطیر سهیم نموده‏ام.شما باید شایستهء آزادی که اینهمه بدان مباهات میکنید نشان بدهید و یقین داشته باشید که‏ من هم آزادی را بتمام دارائی خود و بخیلی چیزهای دیگر ترجیح میدهم». از این سخنان معلوم میشود که علاقهء لشکریان یونانی بآزادی باندازه‏ای‏ بزرگ بوده که کوروش هم وقتی میخواهد آنها را تحریک نماید باسم‏ آزادی با آنها سخن میراند.کوروش در ضمن همین نطق خود خطاب‏ بسرکردگان قشون یونانی میگوید:«قشون شاه خیلی زیاد است و وقتی میرسید غیّه و فریاد میکشید و اگر شما در جلوی این خودنمائی بی‏معنی اوّلی قشون‏ ایران خود را نبازد خواهید دید که مردمان این مملکت چه نوع مردمانی‏ هستند.من از همین حالا خجالت میکشم!».بالأخره لشکر پادشاه رسید و قشون کوروش بنای صف آرائی را نهاد.خود کوروش با ششصد سوار در قلب لشکر جای گرفت.سوارهای مذکور همه با کلاه خود و زره‏های بلند بودند ولی خود کوروش سر برهنه بود و این عادت‏ ایرانیان بود که در موقع جنگ سر برهنه جنگ مینموند که بفهمانند از خطر بیمی ندارند.لشکر اردشیر برخلاف آنچه کوروش گفته بود با کمال آرامی و سکوت پیش آمد و جنگ در گرفت‏2.قشون اردشیر در نتیجهء جبگ منهزم گردید و چون در آن بین چشم کوروش باردشیر افتاد بطرف او رانده و زخمی باو زد ولی در همان حال تیری بزیر چشم‏ کوروش خورده و از اسب سرازیر شد و جان داد و قشون وی همینکه‏ دیدند شاهزاده و رئیس آنها مقتول گردید فراری شدند و هر دسته‏ای‏ بطرفی رو آورد.

حالا ببینیم یونانیان در این موقع چگونه رفتار نودند! (1) Anabsis,Ch.v.,Livre I

(2)تاریخ روز این جنگ را بوشه در تفسیری که بر کتاب کزنوفون نوشته 3 سپتامبر سنهء 401 قبل از میلاد مسیح معیّن نموده است- Colonel Arthur Boucher: L,anabase de Xe?nophon,Paris 1913.

یونانیان که در این جنگ چنانکه در تاریخ دیده میشود با آنکه سیزده هزار نفر بیش نبودند تقریبا بتنهائی قشون اردشیر را که قریب دو کرور نفر بود منهزم نموده و بدون آنکه در سرگرمی زد و خوردی از قتل کوروش‏ اطّلاع بهمرسانده باشند مدّتی دشمن را تعاقب نموده وقتی که در اوایل‏ شب باردو برگشتند چون دشمن بار و بنه و آذوقه را غارت نموده بود آن‏ شب را بگرسنگی بسر بردند بدون آنکه از مقتول شدن کوروش و منهزم‏ شدن قشون مطّلع شوند.

مورّخ یونانی در بارهء بیرق ایران در آن زمان مینویسد«بیرق شاه‏ یک عقابی بود از طلا با بالهای گشوده که روی نیزه‏ای نشانده شده بود».

از اینجا عقب نشینی مشهور یونانیان که موضوع اصلی این مقاله است‏ شروع میشود و آنچه تا بدینجا گفته شد فقط بعنوان مقدّمه بود و بهمین‏ جهت با آنکه دارای اهمیّت تاریخی بسیار و و مطالب نفیس میباشدو شایستهء آن بود که در آن خصوص بتفصیل سخن رود باختصار گذشت و حالا میپردازیم باصل مطلب:

شب مزبور گذشت در حالتی که یونانیان بگرسنگی بسر بردند و فردای‏ آنروز در طلوع آفتاب خبر واقعه و ماجری بآنها رسید و کمی بعد چند نفر جارچی سلطنتی از طرف پادشاه ایران اردشیر دوّم رسیدند که باستثنای‏ یک نفر آنها که یونانی و موسوم به فالینوس‏1بود بقیّه همه ایرانی بودند. جارچیان نزدیک شده و با صدای بلند سرداران یونانی را خوانده و اظهار داشتند که پادشاه که بمناسبت قتل کوروش خود را فاتح میداند بیونانیان‏ حکم میکند که خلع اسلحه شوند و بآستان او آمده عفو بطلبند تا پادشاه‏ آنها را ببخشد.یونانیان از این سخنان برآشفته و فرمانده کلّ آنها موسوم‏ به کلبارک‏2که از سرگردگان معروف یونان بود همنقدر گفت هیچوقت‏ شنیده نشد که فاتحین خلع اسلحه شوند و رو بسرداران یونانی نموده‏ و گفت سرداران!شما هر جوابی که بنظرتان بهتر و آبرومندتر است بدهید من باید باردو برگردم و بیرون رفت.پیرترین سرداران موسوم به‏ کلیانور3جواب داد که برای یونانیان مردن از خلع سلاح شدن آسان تر است.پس از او سردار جوان دیگری پروکسن‏4نام خطاب به فالینوس‏ فرستادهء اردشیر چنین گفت:«ای فالینوس سخن تو مرا متعجّب میسازد آیا پادشاه ما را بعنوان اینکه فاتح است میخواهد خلع اسلحه کند یا بعنوان‏ اینکه با ما دوست است و مایل میباشد که ما اسلحهء خود را باو تقدیم کنیم؟ اگر خود را فاتح میداند که دیگر لازم بسئوال و جواب نیست چرا نمیآید ما را خلع اسلحه نماید و اگر بعنوان دوستی است پس چرا اظهار نداشته‏ است که در عوض بما چه خواهد داد؟»فالینوس جواب داد«پادشاه‏ خود را فاتح میداند چونکه کوروش کشته شده و دیگر حریف و منازعی‏ نمانده.اردشیر میداند که شما جز قبول تکلیف او چاره‏ای ندارید چونکه‏ در قلب خاک هستید و راه پس و پیش بر شما بسته است و در هر طرف شما رودخانهای بزرگ هست که محال است بتوانید عبور نمائید و اینقدر قشون حاضر دارد که اگر آنها را دست خالی هم بجان شما بیندازد از عهدهء کشتن آنها نمیتوانید بر آئید».سپس کزنوفون سابق الذّکر مؤلف کتاب مشهور راجع بعقب نشینی همین قشون یونانی که در آن‏ وقت سرکردهء جوانی بیش نبود بنای سخن راندن را گذاشته و گفت‏ «فالینوس تو بخوبی می‏بینی که ما دیگر جز شمشیر و همتّمان یار و یاوری‏ نداریم تا وقتی که شمشیر در دستمان است امید هست که همتّمان نیز یاری‏ نماید ولی اگر اسلحه شویم بیم آن میرود که همه چیز و حتی حیاتمان را نیز از دست بدهیم پس این خیال را از سر بیرون کن که ما اسلحهء خودمان را که تنها یار ما میباشد از دست بدهیم بلکه با همان اسلحه دفاع‏ حقوق خودمان را خواهیم نمود».فالینوس با نیم‏خندی جواب داد«ای‏ جوان معلوم میشود فیلسوف هستی و خوش صحبت میداری ولی بدان که این‏ خیال باطل است که شجاعت یونانیان در مقابل انبوه قشون اردشیر تاب‏ مقاومت بیاورد».در این بین فرمانده کلّ یونانیان کلیارک سابق الذّکر که‏ برای عبادت و قربانی رفته بود برگشت و چون دید هنوز مسئله خاتمه‏ای نیافته‏ رو به فالینوس کرده و گفت«فالینوس من از دیدن تو خیلی خوشحال شدم‏ و بطور یقین تمامّ اشخاصّ حاضر نیز ادیدن تو مشعوف هستند چونکه‏ تو یونانی هستی و در اینجا جز یونانی کسی را نمی‏بینی.تو بخوبی اوضاع‏ و حال ما را میدانی و ما از تو میپرسیم که در مقابل تکالیفی که خود تو از طرف پادشاه بما میکنی اگر بجای ما بودی چه جوابی میدادی.تو را بخدایان سوگند میدهم آنچه که بنظرت بهتر و آبرومندتر میآید بگو که‏ جاودان مایهء افتخار تو باشدچه در آتیه خواهد گفت که صلاح اندیشی‏ فالینوس که پادشاه مأمورش نمود برود و بیونانیان تکلیف نماید که خلع‏ اسلحه شوند و یونانیان خود را حکم قرار دادند چنین و چنان بود و معلوم است جوابی که تو حالا خواهی داد چه خوب و چه بد در یونان معروف خواهد شد».کلیارک خیال کرده بود که فالینوس رو دربایستی کرده و جواب خواهد داد که یونانیان نبایستی خلع اسلحه شوند و بدین تمهید که خود فرستادهء اردشیر چنین تکلیفی مینماید بر شجاعت و استقامت یونانیان خواهد افزود ولی فالینوس نیز ملتفت این تمهید گردیده‏ و جواب ذیل را داد:«اگر در هزار احتمال یک احتمال بود که شما بتوانید در طرف شدن با اردشیر کامیاب شوید بشما توصیه میکردم که خلع‏ اسلحه نشوید ولی چون در استقامت هیچ راه خلاصی برای شما نیست‏ باید هرطور ممکن است در خلاصی خود بکوشید».کلیارک که منتظر چنین جوابی نبود گفت«فالینوس عقیدهء تو چنین است ولی عقیدهء ما این است که بپادشاه بگوئی که اگر با ما دوست است در نفع خود اوست‏ که ما دارای اسلحه باشیم و اگر با ما دشمن است و باید با او بجنگیم معلوم‏ است حفظ اسلحه بهتر از تسلیم آن است».فالینوس جواب داد«ما سخنان شما را بعرض پادشاه خواهیم رساند ولی من مأمورم بشما بگویم‏ که تا وقتی که در همین محل متوقّف هستید متارکه خواهد بود ولی‏ اگر بجلو یا عقب حرکت نمائید جنگ شروع خواهد شد.جواب شما چیست؟جویای صلح هستیدیا طالب جنگ»کلیارک گفت بپادشاه‏ بگوئید که ما شرایط او را قبول نمودیم.

-مقصود تو چیست؟

-اگر بمانیم متارکه است و اگر بجلو یا عقب حرکت کنیم جنگ.

-خلاصه بپادشاه چه عرض کنم؟

(1) Phalinus

(2) Cleark

(3) Klianor

(4) Proxe?ne

-متارکه خواهد بود اگر همینجا بمانیم و جنگ خواهد بود در صورت حرکت بجلو یا عقب.

پس از آنکه جارچیان و ایلچی اردشیر رفتند فرستادگانی که یونانیان نزد آریه‏1سردار کلّ قشون بومی کوروش فرستاده بودند برگشتند و پیغام‏ آوردند که اگر یونانیان مایل هستند با او حرکت کنند و عقب بنشیند باید فورا رفته باردوی او ملحق شوند و الاّ او فردا حرکت خواهد نمود. کلیکارک فورا حکم کرد که قشون یونانی حاضر حرکت باشند و این قشونیکه‏ در 93 منزل پانصد و سی و پنج فرسنگ‏1راه پیموده بود و روز قبل‏ از روزی که صحبت از آنست پیش از ظهرش را راه رفته و بعدازظهر بدون آنکه فرصتی برای اندگ آسایشی پیدا کرده باشد مشغول جنگ‏ شده و تا غروب آفتاب لا ینقطع در حرارت تابستان عراق عرب‏1 با شکم گرسنه جنگیده و پس از غروب آفتاب هم بعد از مراجعت باردو بهیچوجه خوراکی گیر نیاورده بود اکنون دوباره مجبور شد حرکت نماید. یونانیان در نزدیکی نیمه شب(4 سپتامبر سنهء 401 قبل از میلاد)باردوی‏ آریه فرمانده کلّ قشون کوروش رسیدند و سر کردگان دو قشون باهم‏ عهد و میثاق بستند که باهم دوست و متحّد باشند و سر کردگان قشون‏ آریه قول دادند که یونانیان را بصداقت راهنمائی نموده و بمقصد برسانند. ترتیب و مراسم این عهد و پیمان چنان بود که بدوا گرازی و گاومیشی‏ و گرگی و قوچی را قربانی نموده و سپری را از خون آنها پر نموده و یونانیان شمشیر خود را و ایرانیان نیزهء خود را در آن میزدند.

آریه پیشنهاد نمود که از راهی که آمده‏اند برنگردند چون در آن راه آزرقه‏ پیدا نخواهد شد و راه دیگری را پیشنهاد نمود و یونانیان نیز قبول نمودند. سلطان بوشه‏3فرانسوی که از نویسندگان نظامی مشهور فرانسه است در این موقع مینویسد«کلیکارک فرمانده قشون یونانی در این موقع یکی از سه شقّ را میتوانست قبول نماید اوّل اینکه در سر جای خود مانده و حرکت ننماید دوّم آنکه جلو رفته و با اردشیر بجنگد سوّم آنکه عقب نشسته‏ و خود را بیونانیان برساند.شقّ اوّلی که برای یونانیان خجالت‏برانگیز بود محال بود یک نفر یونانی آنرا قبول نماید.شقّ دوّم هم بنظر کلیارک‏ آمد که خیلی از احتیاط دور است که با اردشیر جنگ شود.ولی‏ بعدها که معلوم شد قشون اردشیر در چه حال خراب و ضعیفی است‏ بسیاری از یونانیان تأسف خوردند که باسم احتیاط از چنان امر پر افتخاری روگردان شده‏اند و حقیقه هم که میداند که اگر یونانیان در این‏ موقع جائتی نموده بودند آیا در صفحات تاریخ و در نتیجهء تهوّر و جسارت‏ یونانیان انقراض و بر همخوردن سلطنت هخامنشیان ثبت نمیگردید».

خلاصه آنکه یونانیان بدلالت آریه در طلوع آفتاب براه افتاده و رو شمال بطرف بابل روانه شدند و طرف عصر بدهکده‏های اطراف بابل‏ که«قشون اردشیر حتّی چوبهای خانه‏های آنها را برده بودند»رسیدند.

(1) Arie?

(2)جنگ کوناکسا چنانکه گذشت در 3 سپتامبر سنهء 401 قبل از میلاد مسیح واقع شد.

(3) Capitaine Arthur Bucher -این نویسندهء نظامی تفسیر بزرگی با تتبّعات‏ و تحقیقات دقیقه بر کتاب کزنوفون نوشته و از روی بعضی نکات و معلومات نقشه‏های‏ متعدّد ترتیب داده و تاریخ اغلب وقایع مربوطه بعقب‏نشینی مشهور یونانیان را با روز و ماه معیّن نموده است.

در اینموقع هر دو طرف یعنی هم اردشیر و هم یونانیان در کمال اضطراب‏ بودند و هرکدام از دیگری میترسیدند.یونانیان در همان شب وقتی‏ که خود را در وسط یک مملکت دور دست خارجی(بقول خود یونانیان‏ بربر)که صدها فرسنگ از خاک یونانیان دور بود بدون هیچ دلیل صادقی و محروم از همه چیز یافته و خود را از هر طرف در میان لشکر دشمنی دیدند که‏ عدّه‏اش بروایت خود یونانیان تقریبا صد برابر عدّهء آنها بود با همهء شجاعت‏ فطری هراسناک گردیده و در میان اردو بعضی سروصداها که ناشی از ناامیدی‏ و بیمناکی بود بلند شد.کلیارک ملتفت مطلب شده و فورا در همان دل‏ شب یک نفر جارچی را تولّمید1نام که بهترین جارچی معروف عهد خود بود در میان اردو رها شده و خرابی بار آورده و موجب اینهمه سروصدا شده هرکس سراغ بدهد که کی او را رها نموده فلان مبلغ باو مژدگانی‏ داده خواهد شد و بهمین تمهید کلیارک خاطر اردو راحت نمود چه‏ یونانیها فهمیدند که سرکردگان آنها بهیچوجه مأیوس نشده و کما فی السّابق‏ باجرای جزئیات تکالیف خود نیز ساعی و مواظب هستند.ولی تعجّب‏ در آنجا است که اردشیر نیز مضطرب بود و در مقابل یک دستهء کوچک‏ قشون یونانی خاطرش راحت نبود.

خلاصه آنکه فردای روز مزبور(5 سپتامبر سنهء 401 قبل از میلاد) اردشیر که دیروز حکم نموده بود که یونانیان تا طلوع آفتاب باید خلع‏ اسلحه شده باشند حالا ایلچیان فرستاد که با یونانیان عهدنامه‏ای ببندد. همینکه کلیارک از مطلب مطلّع شد بفرستادگان اردشیر جواب داد«بشاه‏ بگوئید اوّل باید بجنگد چون ما هیچ آزرقه برای ناهار نداریم و اگر کسی‏ بیونانیان خوراک ندهد چطور جرئت میکند با آنها صحبت از بستن عهد نامه بنماید».معلوم شد که اردشیر نیز در همان نزدیکیها است چه فرستادگان‏ بتاخت رفتند و برگشتند و جواب آوردند که اردشیر قبول مینماید که پس‏ از عقد متارکه اشخاص بلدی با شماره همراه کند که شما را بجائی دلالت کنند که در آنجا آزرقه بدست آید.کلیارک نیز قبول نموده و قشون بدلالت‏ اشخاص بلد راه افتاد و پس از مررات بسیار رسیدند بدهکده‏های معموری‏ که تحصیل آزوقه در آنجا اشکالی نداشت و یونانیها سه روز در آنجا رحل‏ اقامت افکندند که اندکی از خستکی و صدمات فوق العاده‏ای که در روزهای‏ قبل بر آنها وارد آمد بود بر آمده و استحراحتی نمایند.در همان جا بود که از طرف اردشیر چندین نفر از سران و اعیان ایرانی پیش یونانیان آمده که با آنها عهدنامهء آشتی ببندند.رئیس فرستادگان مزبور تیسافرن‏2نام بود که در روز جنگ کوناکسا فرمانده قسمت مهّمی از قشون اردشیر بود و در ضمن اظهارتی که بیونانیان نمود برسم مباهات گفت«که در تمام قشونی‏ که بر ضدّ شما در روز جنگ بود من یکتا سرکرده‏ای بودم که فرار نکردم».خلاصه آنکه کلیارک با تیسافرن و فرستادگان اردشیر پس از مذاکرهء بسیار عهد و میثاق آشتی بستند و سرکردگان برسم یگانگی و دوستی‏ بیکدیگر دست دادند و مقرّر شد که ایرانیان با یونانیان خوش رفتاری نموده‏ و آنها را بیونان برسانند و در راه نیز آزوقهء لازم برای آنها فراهم آورند و بنا شد هر کجا یونانیان آزوقه نیافتند از مردم همانجا بگیرند و یونانیان‏ هم قول دادند که بدون آنکه بجان و مال مردم صدمه‏ای وارد آورند بطرف یونان روان شوند و در ابتیاع اشیاء و آذوقه همه جا پول نقد بدهند و از مردم چیزی نگیرند مگر بازار برای خرید نباشد.بیست‏ روز پس از عقد معاهده تیسافرن که نزد اردشیر رفته بود برگشت‏ و با یونانیان و آریه سابق الذّکر که فرمانده قشون بومی کوروش مقتول‏ بود بطرف آسیای صغیر روان شدند.ولی از آنجائیکه یونانیان از طرف‏ تیسافرن و آریه خاطر جمع نبودند همیشه بیک مسافتی از آنها و لشگریان‏ آنها دورتر طّی مسافت نموده و اردوی خود را نیز اغلب در یک فرسنگی‏ اردوی آنها میزدند و معهذا گاهی که برای خرید آزوقه و غیره دو دسته بهم میرسیدند عموما زد و خوردی واقع میشد.در منزل سوّم‏ رسیدند بسنگر مدی که«با آجر و ساروج ساخته شده بود.عرض این‏ سنگر بیست پا و ارتفاعش صد پا بود و طولش را هم میگفتند بیست‏ فرسنگ است».

وقتی که این کاروان عظیم که مرّکب از سه دسته قشون بود یک دسته‏ بسرکردگی تیسافرن و دستهء دیگر در تحت امر و فرمان آریه و دستهء سوّم که یونانیان بودند بسرکردگی کلیارک فاصلهء بین فرات و دجله را پیمود و در نزدیکیهای بغدا کنونی بدجله و شهر بزرگ سیتاس‏1.رسیدند که در ساحل شرقی دجله واقع بود تیسافرن و آریه از رودخانه گذشته‏ و در آن سمت دجله اردو زدند ولی یونانیان در همان ساحل غربی‏ اردوی خود را بر پا نمودند.در اینجا یک واقعه‏ای رخ داد که بخوبی‏ دلالت بر عقل و درایت سران قشون یونانی داشت.در همان شب که‏ ایرانیان و قشون غیر ایرانی از دجله عبور نموده و در ساحل شرقی‏ رودخانه اردو زده بودند و یونانیان در همان ساحل غربی مانده بودند قاصدی محرمانه پیش کلیارک آمده و اظهار داشت که مرا آریه فرستاد که‏ بشما بگویم که تیسافرن سؤقصد در حقّ شما دارد و میخواهد پل را بریده‏ و بشما هجوم بیاورد و بر شما لازم است که ملتفت خود باشید.کلیارک از شنیدن این سخنان خیلی مضطرب شد ولی یک لشکری جوانی که در آنجا حاضر بود«ظاهرا خود کزنوفون بوده که من باب فروتنی نخواسته نام‏ خود را در کتاب بگوید)بفکر رفته و پس از لحظه‏ای تأمّل و تفکّر اظهار داشت‏ که اظهارات این قاصد نباید مقرون بصحّت باشد چه اظهارات مزبور مشتمل‏ بر دو مطلب اصلی است یکی حملهء بما و دیگری بریدن پل دجله و این‏ دو مطلب باهم متضادّ است چه«اگر بربرها بما حمله نمایند یا غالب خواهند شد یا مغلوب غالب شوند چه احتیاجی ببریدن پل دارند....و اگر مغلوب شوند و پل بریده باشد دیگر خودشان راهی برای عقب نشینی‏ پیدا نخواهند کرد....».و حقیقة هم این لشگری جوان حقّ داشت‏ و شب بکمال آرامی گذشت و فردای آنروز یونانیان از روی پل دجله‏ که عبارت از سی و هفت کرجی بود که روی آنها تخته کشیده بودند عبور نموده و پس از آنکه در چهار روز بیست فرسنگ راه پیموده رسیدند (1) Sitace اسم شهر قدیمی که در واقع بوده در ساحل شرقی دجله در جنوب بغداد کنونی.

برودخانهء فیسکوس‏1(شطّ الأدهم کنونی)که شهر اوپیس‏2در ملتفای‏ آن با دجله واقع بود در همان محلّ یونانیان مصادف شدند با یک برادر3 اردشیر و کوروش مقتول که قشونی از شوش و اکبتان بکمک اردشیر میآورد. «شاهزاده با لشکر خود ایستاده و تماشای حرکت‏یونانیان را مینمود. کلیارک که در جلوی یونانیان بود آنها را دوبدو از سان گذراند و گاهی نیز آنها را میایستاند.هر دفعه که سر صف میایستاد تمام قشون هم‏ میایستاد و بنظر میآید که عدّهء آنها خیلی زیاد است».و از اینرو معلوم‏ میشود که در آن تاریخ نیز قشون‏یونان مثل قشونهای ممالک متمدّنهء امروز نظام صحیحی داشته‏اند و مثلا دوبدو و«هالّت»کرده و بترتیبات دیگر نظام کم‏وبیش عمل مینموده‏اند.

شش روز پس از آن لشکر رسید بچندین دهکده که ملک مادر کوروش مقتول و اردشیر و موسوم به پاریزاتیس‏4بود و«تیسافرن بقصد حتک حرمت کوروش بیونانیان اجازه داد که دهکدهای مزبور را چپاول‏ نمایند».وقتیکه لشکر برودخانهء زاب بزرگ که شعبه‏ایست از دجله که در جنوب موصل کنونی(مسپیلای قدیم)بدجله میریزد رسید کلیارک‏ بملاحظهء سوءظنّی که یونانیان در حقّ تیسافرن پیدا کرده بودند مصمّم‏ شد با تیسافرن ملاقات نموده و در اینخصوص مذاکرات لازم بنماید و نتیجهء این مذاکرات آن شد که کلیارک با سران دیگر قشون یونانی نزد تیسافرن‏ برود تا وی اسم اشخاصی را که میخواهند در میان یونانیان و باقی قشون‏ اخلال کنند افشا نماید.بنابراین کلیارک با پنج نفر از سران هشتگانهء قشون یونانی و با بیست نفر از تقریبا صد و بیست نفر صاحبمنصبان‏ قشون مزبور بچادر تیسافرن رفت و عدّه‏ای نیز سرباز برای احتیاط با خود همراه برد ولی با این همه هنوز سران قشون داخل چادر تیسافرن‏ نشده بودند که آنها را توقیف و صاحبمنصبان و سربازان مزبور را که در خارج چادر ایستاده بودند بقتل رساندند و تنها از آن مهلکه یک نفر یونانی توانست جان بدر ببرد و اگرچه بر شکمش زخمی وارد آمده بود روده‏های خود را در دست گرفته و خود را باردوی هموطنان خود رسانده و آنها را از کمین و غدر تیسافرن مسبوق ساخت.طولی نکشید که آریه که در این بین باردشیر بیعت کرده و طرف اعتماد او شده بود از جانب اردشیر آمد و بیونانیان گفت که کلیارک چون بعهد و پیمان خود عمل ننموده بود بجزای خود رسید«و شما هم باید اسلحهء خود را تسلیم نمائید چونکه اردشیر میگوید این اسلحه‏ها متعلّق به کوروش غلام‏ وی بوده است»ولی یونانیان جواب بسیار سخت داده و بخود آریه نیز مبلغی دشنام دادند که بچنین خیانتی شرکت نموده است و آریه برگشت و یونانیان بیچاره را اضطراب و سراسیمه‏گی و سرگردانی کامل استیلا نمود.

یونانیان فلکزده«خود را نزدیک اردوی شاه دیده و از هر طرف‏ خود را در میان ملل و بلاد دشمن مشاهده نمودند و بدون آنکه امیدی‏ داشته باشند که هیچکس بآنها آزوقه بفروشد بدون بلد و دلیلی خود را (1) Physcus

(2) Opis

(3)در متن فرانسوی fre?re naturel مذکور است که میرسانند که شاهزادهء مذکور حرامزاده بوده است.

(4) Parysatis

در ده هزار ستادی‏1یونان دیدند در صورتیکه راهی که از آن آمده بودند رودخانه‏های متعدّدی آنرا قطع مینمود که عبور از آنها بدون پل ممکن‏ نبود و همان بومیانی که همراه کوروش بقسمت بعیدهء آسیا آمده بودند بیونانیان خیانت نموده و یونانیان تنها و پیاده و بدون سوار نظام‏ مانده و میدانستند که اگر فاتح شوند احدی از فراریان را نخواهند کشت در صورتیکه اگر مغلوب شوند تا آخرین سرباز آنها تلف خواهد شد».آنشب اغلب یونانیان از فرط غصّه و اندوه نه غذائی خورده و نه آتشی روشن نموده و بچشم آنها خوابنیامد و در عین غربت و کربت بیاد یار و دیار و عیال و اطفال خود افتاده و چون امید باز دیدن آنها را نداشتند شب تلخی گذراندند.

در نیمهء همان شب گزنوفون مورّخ جوان سابق الذّکر خوابی دیده‏ و از خواب بیدار شده و سران قشون را بیدار نموده‏و بآنها فهماند که موقع خوابیدن و بیقیدی نیست و مقتول شدن فرماندهان آنها نباید یونانیان را بکلّی از طریق عقل و حزم خارج نماید و در ضمن نطق مهیّج‏ خود گفت«...اگر سستی ما باعث شود که ما بدست این پادشاهی(اردشیر) بیفتم که پس از مقتول شدن برادرش(کوروش)سر و دست او را بریده‏ و در روی صلیب در معرض تماشای عموم قرار داد خدا میداند بر سر ما بیکسان چه خواهد آورد...»یکی از صاحبمنصبان که با عقاید کزبوفون همراه نبود و میگفت راه خلاصی فقط در سازش و مدارای‏ با اردشیر است مورد ملامت سخت از طرف هموطنان خود گردیده‏ و اجماعا گفتند چنین شخص بی‏حمیّتی اسباس ننگ یونان و یونانیان و شایستهء حمّالی است و او را از درجهء خود ساقط و مجبور نمودند در اردو حمّالی کند.

خلاصه آنکه در همان نیمهء شب یونانیان بجای سرداران مقتول‏ سرداران دیگری از میان خود منتخب نمودند که از آنجمله بود کزنوفون سابق الذّکر.سپس قشون یونانی را جمع نموده و سرداران‏ نطقهای مهیّج نمودند مبنی بر اینکه موقع شجاعت و متانت است و بر ما است‏ که انتقام خون نا حقّ ریختهء سرداران خود را بکشیم و در موقعی که کزنوفون‏ از امیدواری حرف میزد یکی از حضّار عطسه‏ای زد و این مسئله را تمام قشون بفال نیک گرفته و شکر خدایان را بجای آوردند و نذرها نمودند و کزنوفون گفت«برای اینکه بشما ثابت نمایم که بر شما لازو است‏ بشجاعت رفتار نمائید که با کمک خدایان اشخاص شجاع از هر تهلکه‏ای‏ میتوانند خلاصی یابند تفصیل خطرات و تهلکه‏هائی را که برای اجدادش شما فراهم بوده حکایت مینمایم.وقتیکه ایرانیان و متفقّین آنها با قشونی‏ عظیم آمدند که آتن را با خاک یکسان نمایند اهل آتن جسارت ورزیده و استقامت نمودند و غالب نیز گردیدند.اهالی آتن‏2بادیان(خدای شکار) عهد کردند که برای هر نفر دشمنی که مقتول میشود یک بز قربانی کنند و چون آنقدر بز پیدا نشد بنا را بر آن گذاشتند که هر سالی پانصد رأس‏ (1) Siade واحد مقیاس طول یونانی که بقول بعضی از مؤلّفین معادل با 180 و بقول برخی دیگر با 185 متر بوده است.

(2) Diana

بز قربانی نمایند چنانکه هنوز هم این نذر برقرار است».پس از آن‏ کزنوفون پیشنهاد نمود که برای آنکه قشون در طیّ راه خود مبتلای‏ مشکلات نشوند تمام عرابه‏ها و چادرها و اسباب زیادی را آتش بزنند که‏ در موقع زد و خورد همهء سربازها بتوانند داخل در جنگ بشوند و یک‏ قسمت قشون مجبور بنگاهداری بار و بنه نباشد.پیشنهادهای کزنوفون‏ از طرف کلیّه قشون قبول شد و عملیّات شروع گردیدو سوزاندنیها را سوزانده و قشون با نظم و ترتیب تمام از رودخانهء زاپاتاس‏1عبور نموده ولی‏ از طرف اردشیر چندین بار مورد حمله شدند و آنروز را مسافت کمی پیمودند و وقتیکه بمنزل رسیدند بار ناامیدی و بیم بر آنها مستولی شد چه در این‏ روز اوّل زحمت و صدمهء زیادی بر آنها وارد آمده و مخصوصا از اینکه تیر کمانداران آنها بمسافت تیر و سنگ گمانداران و فلاخن‏داران ایرانی‏ نمیرسید خیلی مغموم و مهموم بودند ولی باز سرداران جمع شدند و مشورت‏ نمودند و قرار بر آن گذاشتند که یک دسته فلاخن‏دار و یک دسته سواره‏ نظام بهر نحو باشد ترتیب بدهند و همینطور هم عمل شد و باز پس از یک روز توقّف براه افتادند.قشون دشمن باز چند روز قدم‏بقدم یونانیان را تعقیب نموده و صدمهء بی‏نهایت بر آنها وارد آورده و یونانیان بزحمت‏ فوق العاده خود را بدشت نینوا و شهر مسپیلا(موصل کنونی)رساندند ولی در آنجا قشون تیسافرن و آریه و غیره پس از آنکه تمام قصبات اطراف را آتش زدند راه دیگری گرفته و بطرف غرب روان شدند و یونانیان را بحال خود گذاشتند.از آن روز ببعد یونانیان چون نمیتوانستند از دجله‏ عبور نموده و داخل بین النّهرین شوند همان ساحل شرقی دجله را گرفته‏ و بالا رفتند.

بدبختانه این مقاله گنجایش آنرا ندارد که در خصوص شجاعت و عقل‏ یونانیان در موقع این عقب‏نشینی بتمام یا اقلا بقسمت عمدهء مطالب‏ نفیسه‏ای که در کتاب کزنوفون مذکور است اشاره نمائیم همینقدر باید دانست که یونانیان پس از عبور از دشت نینوا و شهر مسپیلای قدیم‏ بطرف شمال غربی روان شد و رسیدند بخاک کردوک‏2ها و پس‏ از چندین زدوخورد سخت از آنجا عبور نموده و وارد خاک ارمنستان‏ شرقی شدند که فرمانده آن خطّه تریباز3نامی بود که در نزد اردشیر خیلی جاه و مقام داشت و میگفتند«وقتیکه این محبوب اردشیر در دربار حضور دارد هیچ ایرانی دیگری جز او شاه را در سوار شدن باسب کمک نمینماید». در ارمنستان یونانیان با سرما و برف مصادف شده و بسیار مرارت کشیدند چنانکه سربازها از رفتن باز مانده و گفتند«اگر میخواهید سرما را ببرند ولی دیگر ما یک قدم نمیتوانیم جلو برویم».با اینهمه سرداران با هر گونه تمهیدی بود قشون را براه انداخته و همانطور بطرف شمال روان‏ بودند تا آنکه رسیدند برودخانهء فاس‏4که مقصود همان ارس کنونی‏ باشد و از آنجا بطرف جنوب شرقی سرازیر شده و تا آنجائیکه اکنون‏ شهر خوی(در آذربایجان)واقع است آمده و بعد بطرف شمال رفته و در محلّ کنونی جلفا از رودخانهء ارس عبور نموده و تا بنزدیکی دریاچهء (1) Znpatas که همان زاب کنونی باشد.

(2) Carduques مقصود همان کردها هستند که یونانیان آنها را گاهی هم Kyrties و Gerdya?er هم مینامیده‏اند.

(3) Te?ribaze

(4) Phase

گوگچای واقع در مشرق و از آنجا باز بطرف مغرب برگشته‏ و پس از عبور از محلّ شهرهای کنونی گنجه و قارص و ارضروم رسیدند بجبال واقعه در ساحل جنوب شرقی دریای سیاه بقلّه‏ای که موسوم بوده‏ بکوه مقدّس تیچس1و دریای سیاه از آنجا پیدا بود.یونانیان که‏ یکصد و چهل و دو روز بود که پس از جنگ کوناکسا در راه بودند و از ممالک مجهولهء متعدّده گذشته و با ملل مختلفه بکرّات و مرّات جنگیده‏ و هرگونه صذمه و مرارتی چشیده و عموما دیگر از دیدن وطن خود ناامید و مأیوس شده بودند همینکه چشمشان بدریای سیاه که باسم‏ پونت اوکسین(بنطس جغرافیّون عرب)بخوبی معروف عموم یونانیان‏ بود افتاد چنان شادمان و خوشحال شدند که از خود بیخبر فریاد و فغان‏ خرسندیرا بآسمان رساندند و«ساقة الجیش و باروبنه و سواره نظام تماما دویدند بطرف قلّه و وقتیکه تمام یونانیان بدانجا رسیدند یکدیگر را بوسیده و با چشمان پر از اشک سرداران و صاحبمنصبان خود را در آغوش‏ کشیدند و فورا سربازان بدون آنکه هیچ کس بفهمد که فرمان از که صادر شده سنگها جمع آورده و تپّهء سلامی ساخته و بدنهء آنرا با سپرهای چرمی‏ و چماقها و سپرهای حصیری دیگری که از دشمن گرفته بودند پوشاندند». این قلّه را بریو2نام مهندس فرانسوی کشف نموده و مشار الیه از بالای آن‏ نه فقط دریای سیاه را دیده بلکه گمان نموده که قطعه سنگهائی که در آنجا دیده‏ میشود باقیماندهء همان تپّهء سلامی است که یونانیان در موقع مذکور در فوق در چهار قرن قبل از میلاد مسیح ساختند و باید دانست که قلّهء مزبور امروزه کوه ککلا3نامیده میشود.

یونانیان از دامنهء شمالی کوهستان مزبور سرازیر شده و باز پس از چندین زدوخورد رسیدند بشهر طربزون«شهر یونانی پر جمعیّتی واقع‏ در ساحل دریای سیاه»و دیگر وحشت و بیمی که داشتند زایل گردیده‏ و فهمیدند که اگرچه باز مسافت عظیمی از وطن خود دورند ولی در خاک آشنا هستند و در این مقاله نیز دیگر ذکز بقیّهء وقایع برگشتن آنان‏ بیونان و مشکلات زیادی را که باز بدان مصادف شدند لازم نمی‏بینیم.

\*\*\* مقصود این بود که یک عدّهء قلیلی یونانی با همهء مشکلات و موانعی که‏ در کار بود در طیّ این مقاله بدون هیچ‏گونه اغراقی متأسفانه از صد آن‏ یکی گفته نشد از پرتو تعلیم و تربیت روحی وبدن خود از آن همه بندها و بلیّات حیرت‏انگیز گذشته و خود را بوطن خود رساندند و این نیست مگر بواسطهء آنکه تمام افراد آنها چنانکه خودشان میگفتند دارای«روح سالم در بدن سالم بودند»و نه فقط فکر آنها قوی و متین بود بلکه بازوهای ورزیده‏ و ساقهای محکم نیز داشتند که در موقع زدوخورد زور و توانائی شیر و در گاه رفتن تاب و مقاومت اشتر داشتند و با اینهمه چون دارای حسّ‏ تکلیف نیز بودند در مقابل امر سرداران و سران خود مانند اطفال‏ خردسال مطیع و منقاد بودند و نظر بهمین مراتب هم هست که اسم‏ آهن در تاریخ عالم جاودان ثبت است و برقرار خواهد ماند.

نکتهء دیگر که باید گفته شود آنست که همین کزنوفون که از رشادت و عقل و نظم و غیرت یونانیان و ضعف و سستی ایرانیان عهد خود آن همه‏ سخن میراند چنانکه در مقابل افتتاحی شمارهء 6 کاوه بدان اشاره شده تمجید و توصیف زیادی از ایرانیان عهد کوروش اوّل کرده و بتفصیل از عشق‏ و ذوق آنان بورزشهای بدنی و شجاعت و اخلاق مردانهء آنها سخن میراند و این خود دلیل محکمی است بر آنکه تا وقتیکه ایرانیان متوجّه تربیت و ورزش جسمانی و روحانی بوده‏اند اسباب عظمت و سروری آنها فراهم‏ بوده ولی بمحض آنکه گرفتار تن پروری و تنبلی شده و بعادات و اخلاق‏ قدیم خود پشت پا زدند شکوه و بزرگی نیز از آنان روگردان شده و انقراض سیاسی و اخلاقی بر آنها مستولی گردید چنانکه در سطور فوق‏ دیده شد.

محمّد علی جمال‏زاده

عهدنامهء ایران و روس

در 17 جمادی الآخرهء امسال عهدنامهء جدیدی در میان دولتین ایران‏ و روس در مسکو بسته و امضا شد.این عهدنامهءتازه ناسخ عهدنامهء ترکمنچای است که از پنجم شعبان سنهء 1243 باینطرف مبنای معاملهء این‏ دو دولت با همدیگر بود.عهدنامهء ترکمنچای که در نتیجهء شکست نظامی‏ ایران بر وی تحمیل شده بود دائما در ایران منفور بوده و برهمزدن آن‏ از آمال و امانّی ایرانیان وطن دوست بود.اینک آن عهدنامه بعد از 93 سال و چهار روز تمام باطل و یک عهدنامهء مقبولتری جای آنرا گرفت. بلی معاهدهء ترکمنچای در 22ماه فرنگی قوریه(10فورال ماو روسی) سنهء 1828 میلادی در قریه‏ای که باسم آن معروف شده بامضا رسید و معاهدهء جدید در 26 فوریهء سنهء 1921 در مسکو امضا شد یعنی بحساب‏ برجی معمول در دوایر دولتی ایران اوّلی در 4 حوت و دوّمی در 8 حوت‏ منعقد گردیده است.عهدنامهء ترکمنچای برای ایران شوم بود چه نفوذ روس را در پایتخت ایران و دربار زیاد کرده و سدّی در مقابل ترقّی ایران گردید. بدتر از آن عهدنامه قراردادها و تعهدّات کتبی و امتیازات و مقاولات‏ زیادی بود که بعدها دولت روس از ایران گرفت و بدان واسطه بتدریج‏ غالب اختیارات ملزوم استقلال مملکت از او سلب شده و بندهای بیشماری‏ بدست و پای ایران زده شد.لکن مخالف حقیقت و انصاف خواهد بود اگرادعّا شود که فقط مانع ترقّی و تمدّن ایران آن عهدنامه و امتیازات و غیره بوده است.عوامل داخلی در واقع بیشتر از آنها موجب تنزّل و انحطاط شده و از همه بیشتر سلاطین و علمای روحانی ایران با تمام قوای‏ جسمانی و روحانی خود همه روزنهء نوری را بآن صحرای تاریک که گلّهء بیزبان خودشان در آن میچرید مسدود نمودند.برای اثبات قطعی این‏ مطلب کافی است اینکه چندی منتظر بشویم و ببینیم آیا بعد از نسخ تمام‏ حقوق باطلهء روس در ایران و عهدنامهء جدیدی که دولت حاضرهء روس‏ آنرا خود بمیل و رغبت بما عطا کرده ملّت ایران قدمی جدّی در راه‏ ترقّی و اصلاح خواهد برداشت و آیا بعد از اینهمه آه و ناله از نداشتن حقّ‏ نگاهداری کشتی جنگی در بحر خزر حالا کشتیهای جنگی ایران در دریای‏ مازندران ظهور خواهد کرد و اگر هم پیدا شود آیا مانند کشتیهای‏ ایران در خلیج فارس از بی‏مواظبتی پوسیده نخواهد شد .